

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال سوم، شماره یازدهم، پاییز ۱۳۹۲
صفحات ۴۷ - ۷۳

مسلمانی‌خوانین مغول بر پایه زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلخانان^۱

سید ابو‌الفضل رضوی*

چکیده

مغولان پیرو آیین «شمنیسم» بودند و بر پایه اوضاع برآمده از زندگی «خانه به دوشی» خود، از مدارای اعتقادی برخوردار بودند. در یاسای چنگیزی هیچ دینی راجح‌تر از دیگر ادیان نبود و بنابراین، زمینه برای تعامل اعتقادی مغول‌ها با مردمان فرمان‌پذیرشان فراهم آمد. برتری فرهنگ و مدنیت اسلامی و شمار فراوان مسلمانانی که در اولوس‌های چهارگانه پسران چنگیز می‌زیستند، راه را برای مسلمان شدن برخی از خانان مغول هموار کرد و در همت کردن آنان به بهبود اوضاع رعایای مسلمان تأثیر گذارد. قلمرو ایلخانان اوضاع دیگری داشت و افزون بر مدارای اعتقادی مغول، رفیق و مدارای آگاهانه‌تری بر سلوک مسلمانان حاکم بود. هم‌چنین مشروعیت حکومت‌ها و هم‌گرایی آنان با مردم، از مسلمانی آنان سرچشمه می‌گرفت. در این قلمرو، زمینه‌های سیاسی و اقتصادی دیگری فراروی ایلخانان پدید آمد که آنان را به سوی پذیرش اسلام کشاند. تبیین این زمینه‌ها و شناخت و تحلیل عوامل اسلام‌پذیری ایلخانان در جامعه دین‌محور ایرانی، محور این مقاله است که بر پایه پاسخ به چگونگی اسلام‌پذیری خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، سامان می‌یابد.

کلیدواژگان

مغولان، ایلخانان، اولوس، دین، اسلام‌پذیری.

۱. تاریخ دریافت ۹۰/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش ۹۲/۵/۱۷.

* دانشیار دانشگاه خوارزمی، گروه تاریخ، تهران، ایران. razavi_edu@yahoo.com

طرح مسئله

مغولان به بسیاری از سرزمین‌های اسلامی یورش بردند. حاکمان مغول نزد مسلمانان نه تنها بیگانه و نامسلمان که کافر به شمار می‌رفتند. برتری حاکمان مغول در قلمرو اسلامی نه با مبانی نظری حکومت اسلامی هم‌خوانی داشت و نه با احکام فقهی و زندگی مسلمانان سازگار می‌نمود. از این روی، مسلمانان ناگزیر حاکمیت مغولان را پذیرفته بودند و حاکمان مغولی به زور شمشیر و در لوای یاسا برتری خود را بر مسلمانان تحمیل می‌کردند. بیگانگی و نامسلمانی مغولان که با گونه‌ای از بی‌اعتنایی آنان به احوال و اطوار ساکنان قلمرو اسلامی همراه بود، افزون بر اینکه قوم غالب، فرهنگ و مدنییتی سنجش‌ناپذیر با شهرنشینی مسلمانان داشتند و این ویژگی موجب تحمل‌ناپذیر شدن سلطه مغولان می‌شد. باری، تساهل و مدارای اعتقادی مغولان تا اندازه‌ای از تحمل‌ناپذیری چیرگی آنان می‌کاست؛ زیرا زمینه را برای تعامل با ایشان در سرزمین‌های دین‌محور اسلامی فراهم می‌کرد و شروط لازم را برای مهار رفتارهای غیرمدنی آنان و آشنایی تدریجی‌شان با دین قوم مغلوب فراهم می‌آورد. مدارای آگاهانه زندگی اجتماعی و مدنی مسلمانان و سلوک متساهلانه نهفته در آموزه‌های اسلامی، مسلمانان را به پاس داشت هم‌نوعان خود و مدارا با اوضاع موجود برمی‌انگیخت و این خود راه را برای تأثیرگذاری بیش‌تر مسلمانان در دین‌پذیری مغولان هموار می‌کرد. این سبب افزون بر مدارای اعتقادی برآمده از ساختار خاص آیین شمنی، اوضاع زیست صحرائشینی و تأکید یاسای چنگیزی در اندیشه و عمل مغولان، به مسلمانی خانان مغول در گوشه و کنار امپراطوری مغولی انجامید.

اسلام‌پذیری ایلخانان، از مهم‌ترین دگرگونی‌های عصر حاکمیت مغول و معلول چنین اوضاعی بود. البته با توجه به وضع خاص و نوپدید در قلمرو حکومتی آنان، مسلمانی‌شان رنگ و رویی به خود گرفت که در سنجش با با اسلام‌پذیری خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، به اسباب و زمینه‌های دیگری منسوب می‌شد و پی‌آمدهای دائم دیگری داشت. مسلمانی خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، به مسلمان شدن شمار فراوان مغولان ساکن در قلمرو آنان نینجامید و جز اولوس جوجی در برهه‌ای از مان، اسلام‌پذیری ایشان، در سیاست داخلی و خارجی‌شان تنها اندکی تأثیر گذارد. مسلمانی ایلخانان از زمان

غازان‌خان با اسلام‌پذیری گسترده مغولان ساکن در ایران همراه بود که به هم‌گرایی مسلمانان و حکومت مغولی در حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجامید. این مقاله زمینه‌ها و احوال اسلام‌پذیری ایلخانان را با توجه به چگونگی مسلمانی خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، بر پایه روش توصیفی - تحلیلی بررسی می‌کند. برخی از پرسش‌های این پژوهش چنینند:

۱. کدام عوامل سیاسی و اقتصادی در قلمرو ایلخانان در اسلام‌پذیری ایشان تأثیر گذارد؟
۲. مدارای اعتقادی مغولان در مسلمانی خانان مغول تأثیرگذار بود؟
۳. دولت‌مردان و بزرگان مسلمان در اسلام‌پذیری ایلخانان چه سهمی داشتند؟

تأثیر مسلمانان در مغولان

از آغاز قدرت‌گیری چنگیز، مسلمانان بنا بر ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی نزد فرمان‌روای مغول جایگاه مهمی داشتند و مدارای اعتقادی مغولان نیز زمینه‌هایی برای اهتمام بیشتر آنان به کار و بار مسلمانان فراهم می‌کرد. ماجرای مسلمانی همچون «جعفر» که از یاران چنگیز بود و چنگیز او را به رسالت نزد «آلتون‌خان» حاکم چین شمالی فرستاد (جوزجانی، ۱۰۰) یا «حسن» نامی که در جایگاه تاجری بزرگ نزد چنگیز منزلتی داشت (جوینی، ۱/ ۶۷) یا محمود خوارزمی، محمد بخارایی و یوسف کنکای اتراری که چنگیز آنان را برای برقراری مناسبات تجاری و شاید سیاسی، نزد خوارزمشاه فرستاد (جوزجانی، ۱۰۳)، نمودهایی از جایگاه مقبول مسلمانان نزد مغولان بود؛ چنان‌که پس از فتوحات، حکومت مناطق راه‌بردی (استراتژیک) ختای و ماوراءالنهر به محمود خوارزمی (یلواج) و پسرش مسعود واگذار شد (جوینی، ۱/ ۸۴). بر کنار از عمل‌کرد مغول هنگام یورش به شهرهای مسلمان‌نشین که آن را بخشی از ناچاری‌های جنگی می‌توان دانست نه برآمده از سوگیری‌های اعتقادی، مسلمانان در عهد «قآن‌ها» نیز از جایگاه خوبی برخوردار بودند؛ چنان‌که بر پایه اوضاع موجود در هر یک از اولوس‌های چهارگانه امپراطوری مغولی، نمودهایی از اسلام‌پذیری برخی از سران مغول گزارش شده است. «اوکتای قآن» (۶۲۶-۳۹ ق/ ۴۱-۱۲۲۸ م) نخستین جانشین چنگیز، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کرد و مسلمانان در عهد قآنی او، جایگاه شایسته‌ای داشتند (خواندمیر، ۳/ ۳۶۴-۳۶۵؛ سیفی هروی، ۱۳۱-۱۳۳؛ شبانکاره‌ای،

۲۴۷؛ جوزجانی، ۲ / ۱۵۲-۱۵۳؛ جوینی، ۱ / ۸۴، ۱۸۵-۱۹۰، ۱۶۲، ۱۸۷، ۲ / ۷۹). اوضاع در دوره نیابت «توراکینا خاتون» بیوه اوکتای نیز به سود مسلمانان بود و توراکینا بر اثر رهنمودهای فاطمه خاتون که از سادات خراسان بود، به سامان‌دهی کار مسلمانان بسی همت می‌گماشت. عبدالرحمان تاجر، در این زمان به منصب وزارت دست یافت، شرف‌الدین خوارزمی برآمد و در خدمت امیر ارغون نامزد حکومت ممالک خراسان و مازندران شد، دیوان کتابت و انشا نیز در دست مسلمانانی همچون امیر عمادالدین بود و نامه‌ها را به خط و زبان فارسی می‌نوشتند. (جوینی، ۱ / ۱۹۹-۲۰۰، ۲ / ۲۴۱؛ بیانی، ۷۲) در زمان «گیوک» (۴۸-۶۴۶ ق/۵۰-۱۲۴۸ م).

هم‌چنین با توجه به گرایش وی به مسیحیت و نفوذ مسیحیان مقتدری همچون «قداق» و «چینقای» در دربار او و تلاش‌هایی که بر ضد مسلمانان صورت می‌گرفت (ابن‌عبری، ۳۳۳؛ جوینی، ۱ / ۲۱۴؛ میرخواند، قسم ۵ / ۸۷۰)، گیوک همچون سلف خویش بر پایه مدارای دینی رفتار می‌کرد و بنابر گزارش شبانکاره‌ای «هر چند مایل به دین عیسوی بود، ولی در تقویت دین محمدی تقصیر نکردی» (شبانکاره‌ای، ۲۵۵). مسلمانانی مانند محمود یلواج، پسرش مسعود و فخرالدین بهشتی در عهد وی نیز از نفوذ فراوانی در دربار او برخوردار بودند و به گزارش جوینی، «هیچ کس را جز اینها در دربار او راه نبود». (جوینی، ۲ / ۲۴۵). «منگو قآن» (۵۷ - ۶۴۹ ق/۵۹-۱۲۴۷ م). جوینی در توصیف رفتار منگو با مسلمانان گزارش می‌کند که «از تمام طوایف و ملل، اهل اسلام را زیادتِ اکرام و احترام بود و صلوات و صدقات در حق ایشان شامل‌تر و حق ایشان بزرگ‌تر» (جوینی، ۳ / ۷۹) قویلای (۶۵۸-۹۳ ق/۲۹۵-۱۲۵۹ م). او بر پایه مدارای اعتقادی رفتار می‌کرد و با یک‌سان‌نگری درباره پیروان ادیان و عقاید مختلف، به مسلمانان بیش از دیگران می‌پرداخت. به گزارش برخی از منابع، قرآن را در دوران او به مغولی ترجمه کردند (ابن‌عبری، ۳۳۸؛ میرخواند، قسم ۵ / ۸۸۱) و فرمانی صادر شد که اگر کسی درباره مسلمانان سعایت کند، به یاسا می‌رسد. (میرخواند، قسم ۵ / ۸۸۱).

جایگاه مسلمانان در چین تا هنگام سفر ابن‌بطوطه بدان‌جا، برجسته بوده است. این سیاح مغربی از عزت و احترام و مساجد و مراکز خاص مسلمانان در شهرهای مختلف چین یاد می‌کند (ابن‌بطوطه، ۲ / ۲۹۴، ۲۹۸). گزارش‌های پیش‌گفته بر اعتبار و منزلت

شایسته مسلمانان نزد چنگیز و جانشینان او در مرکز سیاسی امپراطوری مغول دلالت می‌کند. بی‌گمان، مدارای اعتقادی مغولان، تجربه مسلمانان در کارهای تجاری و اقتصادی و نیازهای اداری و اجرایی مغولان و واگذاری برخی از مناصب به رعایای مسلمان، در پیدایی این جایگاه تأثیرگذار بوده است.

اسلام‌پذیری مغولان در «اولوس‌های اربعه»

افزون بر مسلمانی ایلخانان بر اثر اوضاع و احوال خاص خود که پی‌آمدهای گسترده‌ای داشت، نمونه‌هایی از اسلام‌پذیری سران مغول در دیگر قلمروهای مغولی گزارش شده است. این نمونه‌های اسلام‌پذیری که بیش‌تر در شخصیت‌های مغولی محدود بود و به اسلام‌پذیری گسترده مغولان یا چیرگی حکومت اسلامی بر مناطق نمی‌انجامید، از تأثیرگذاری فرهنگ و مدنیت اسلامی و مدارای اعتقادی مغولان در این زمینه، حکایت می‌کند. از این روی، پیش از طرح چگونگی و چرایی اسلام‌پذیری ایلخانان، به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌شود.

اولوس جغتای بلاد ترکستان را از حد ختای تا ماوراءالنهر و حدود جیحون (از حدود بلاد اویغور تا سمرقند و بخارا) در برمی‌گرفت (جوینی، ۱/ ۳۱) جغتای در اجرای مفاد یاسا به سخت‌گیری معروف بود: «یاساهای باریک که بر امثال مردم تازیک، تکلیف ما لایطاق بودی دادی» و مسلمانان را به خوردن مردار وامی‌داشت (همان، ۲۲۷)، اما او نیز برای اداره اولوس خود به افراد کاردان نیاز داشت و از همین روی، پیشه‌های مهمی را به مسلمانان واگذار کرد. برای نمونه، «حبش عمید» منصب وزارت را بر عهده داشت (همان، ۲۲۸). خاندان یلواج پدر و پسر، بر قلمرو مسلمان‌نشین اولوس جغتای حکم می‌راندند و در رعایت حال مسلمانان و تعدیل رفتار مغولان درباره آنان، تأثیرگذار بودند. افزون بر تأثیر این افراد بانفوذ، عامل دیگر اسلام‌پذیری برخی از سران اولوس جغتای و اوکتای، شمار فراوان مسلمانان قلمرو ایشان بود که بر پایه فقه و مبانی اسلامی می‌زیستند. به‌ویژه با توجه به اینکه ماوراءالنهر از پایگاه‌های مهم فرهنگ و مدنیت اسلامی به شمار می‌رفت و زندگی تجاری پر رونقی داشت، آشنایی مغولان با اسلام و مسلمانی، پدیده‌ای غریب نمی‌نماید. حاصل این اوضاع،

مسلمان شدن برخی از خان‌زادگان مغول بود. مانند «قرا هولاکو بن ماتیکان» نوه جغتای که پس از مسلمان شدنش، خود را «احمد» نامید (بیانی، ۲۲۷). وی را منگو قآن به فرمان‌روایی اولوس جغتای گمارده بود، اما او در نیمه راه درگذشت و خاتونش «ارغنه» (اورقته) سامان‌دهی ایل و اولوس او را به دست گرفت (جوینی، ۱/ ۲۳۰؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱/ ۵۳۹). ارغنه خاتون در پی مرگ همسرش به نیابت از پسر خویش «مبارکشاه»، «تاج خانی بر سر نهاد و به رعایت حال مسلمانان پرداخت و ایل و اولوس را استمالت داد» (خواندمیر، ۳/ ۸۱).

وصاف نیز از میل و رغبت این خاتون به مسلمانان گزارش می‌دهد (وصاف، ۱۴-۱۵). حبش عمید که مدتی از مقامش برکنار شده بود، هنگام نیابت این خاتون همراه با پسرش ناصرالدین دوباره بر منصب وزارت نشست. «آلغو» به فرمان قوبیلای به فرمان‌روایی اولوس جوجی منصوب شد و کوتاه زمانی، حکومت را از ارغنه خاتون گرفت، اما پس از مرگ او (۶۶۲ ق/ ۱۲۶۴ م)، همه امیران مبارکشاه پسر قراولاکو و ارغنه خاتون را بر تخت سلطنت نشانند (وصاف، ۱۶؛ خواندمیر، ۳/ ۸۲). مبارکشاه یک سال و اندی حکم راند. او نخستین فرمان‌روای مسلمان اولوس جغتای بود و «پادشاهی مؤمن، حلیم و کم‌آزار بود و همواره مغول‌ها را از حیف و تعدی منع می‌نمود» (خواندمیر، ۳/ ۸۲). مبارکشاه را خان‌زاده دیگری به نام «براق» از حکومت خلع کرد. براق خشونت‌ناز داشت و دوره فرمان‌روایی‌اش با اختلاف و درگیری شدید با «قایدو» فرمان‌روای آرام و با سیاست اولوس اوکتای، همراه بود. او زمینه‌ای برای یورش گسترده به قلمرو شرقی ایلخانان فراهم کرد، اما به‌رغم همه ماجراجویی‌های سیاسی‌اش، به مسلمانان می‌گرایید و در کارهای دینی بر آنان سخت نمی‌گرفت. براق در پی شکستش از آباقا و بازگشتش به ماوراءالنهر که عمل‌کردهای قایدو نیز در شکست او بی‌تأثیر نبود (رشیدالدین فضل‌الله، ۲/ ۷۴۶-۷۶۴)، در محضر روحانیان و ائمه بخارا، مسلمان شد و خود «محمود» نامید و لقب «غیاث‌الدین» را برای خود برگزید (وصاف، ۷۵).

در ماجرای درگیری و مناسبات وی با قایدو نیز برادر براق با نام «مومن» دیده می‌شود که با توجه به این نام، وی را نیز می‌توان مسلمان دانست (رشیدالدین فضل‌الله،

۷۵۲ / ۲) نام اسلامی «احمد بوری» پسر ماتیکان بن جغتای که رشیدالدین فضل‌الله با عنوان احمد اغول پسر بوری بن جغتای از او یاد می‌کند نیز بر مسلمانی او دلالت می‌کند (رشیدالدین فضل‌الله، ۲ / ۷۶۰؛ و صاف، ۱۱). پس از مرگ قایدو، حاکم مقتدر اولوس اوکتای که «دووا»، خان‌زاده اولوس جغتای با تلاش و تدبیر زمینه‌های برتری خان‌زادگان جغتایی را فراهم آورد نیز برخی از جانشینان او مسلمان شدند و یا سلوک شایسته‌ای را در مناطق مسلمان‌نشین قلمرو خویش در پیش گرفتند. برای نمونه، «تالیکو»^۱ نوه «بوری بن جغتای» برای مسلمان شدن مغولان بسیار کوشید، اما بزرگان خاندانش با او مخالفت کردند و پس از دو سال حکومت کشته شد (۷۰۶ ق/ ۱۳۰۸ م) (گروسه، ۵۵۲). «کُبک» پسر «دووا» از مقتدرترین خانان اولوس جوجی که بر اثر اهتمامش به شهرنشینی و آبادانی ماوراءالنهر و ضرب سکه‌هایی به نام «کُبکی» معروف بود نیز به‌رغم مسلمان نشدنش، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کرد (همان، ۵۵۶).

از دیگر حاکمان اولوس جغتای که مسلمان شد و منابع تاریخی او را پادشاهی عادل و دادگستر خوانده‌اند که مسلمانی‌اش به اسلام‌پذیری شمار فراوانی از مردم اولوس انجامید، «تَرَمَه شیرین» (م ۷۳۵ ق) برادر «کُبک» بود. تَرَمَشیرین عنوان «علاءالدین» را برای خودش برگزید و در ده سال حکومتش به مخالفت با یاسا و تجدید شریعت اسلامی پرداخت. ابن‌بطوطه از اقتدار و نفوذ مسلمانان در قلمرو وی و البته ناخرسندی مغولان از سیاست‌های او یاد می‌کند (ابن‌بطوطه، ۱/ ۴۴۸-۴۴۹). سرانجام همین ناخرسندی‌ها زمینه را برای سقوط و قتل وی فراهم آورد (همان، ۴۵۱). به هر روی، فرزندان از نسل دوم و سوم جغتای که در اجرای یاسای چنگیزی با تعصب بسیار رفتار می‌کرد و در سنجش با اوکتای، سخت‌گیرتر بود، اسلام را پذیرفتند و هرچند مسلمانی آنان به اسلام‌پذیری گسترده رعایای ایشان نینجامید، در هم‌گرایی با رعایای مسلمان قلمرو خویش کوشید.

خان‌زادگان اولوس اوکتای نیز بنابر مدارا و مصالح خویش، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کردند. برای نمونه، «قایدو» که در پی احیای برتری این خاندان بود و با تدبیر

۱. Talikou.

و سیاست، بر براق خان بلندپرواز اولوس جغتای برتری یافت و قلمرو او را به دست گرفت (رشیدالدین فضل‌الله، ۷۴۶/۲-۷۶۴)، سلوک پسندیده‌ای در برخورد با مسلمانان داشت. این خان‌زاده اوکتایی مسلمان نبود، اما هرگز شراب و قُمیز نمی‌نوشید و اسلام نزد او بر دیگر ادیان برتری داشت و پیوسته با علما و حکما مصاحبت می‌کرد (خواندمیر، ۷۲/۳). اهتمام وی به شهر و شهرنشینی و واگذاری حکومت ماوراءالنهر به مسعود یلواج که در پی ماجراجویی‌های براق، هجوم سپاهیان آباقا به منطقه و غارت‌گری‌های خان‌زاگان جغتایی بسیار آسیب دیده بود نیز در احیای جایگاه مسلمانان تأثیر گذارد (رشیدالدین فضل‌الله، ۷۶۶/۲-۷۶۷؛ گروسه، ۵۴۸). برکنار از اسلام‌پذیری خانان جغتایی و سلوک نرم خان‌زادگان اولوس اوکتایی، «آنند» از مغولان حاکم بر چین و نوه قویلای قآن نیز مسلمان شد. به گزارش حمدالله مستوفی «در آن ملک اظهار مسلمانی کرد و اکثر مغول به سبب او در اسلام آمدند» (حمدالله مستوفی، ۵۸۸). رشیدالدین که شرح تربیت آنند در خانواده‌ای مسلمان و چگونگی اسلام‌پذیری و سعی فراوان او را در گستراندن مسلمانی گزارش می‌کند، از تلاش‌های قآن و وابستگان او برای جلوگیری از رواج مسلمانی یاد کرده که البته کارهایش در این‌باره بی‌نتیجه مانده است (رشیدالدین فضل‌الله، ۶۷۳-۶۷۵). آنند در تلاش برای کسب قدرت، کام‌یافت نبود و سرانجام رقیبش «کیشان» او را کشت (۷۰۵ ق/۱۳۰۷ م) (گروسه، ۴۹۵). اولوس جوجی در بردارنده سرزمین‌های کاشغر تا حدود بلغار (دره علیای رود سیحون، ایالت خوارزم، دشت قبچاق، بخشی از روسیه جنوبی، سیبری غربی، دامنه‌های کوه‌های اورال و حدود رود دانوب تا مرز بلغار) بود. شبانکاره‌ای اولوس جوجی را از «ممالک قبچاق و الانان و روس و بلغارو آن اطراف تمامت تا به سرحد گرج و فرنگ و تفلیس و آذربایجان»، متشکل دانسته است (شبانکاره‌ای، ۲۴۵). وضع این قلمرو گسترده با وضع دیگر اولوس‌ها متفاوت بود و از آغاز فتوحات مغول گونه‌ای از استقلال و برتری خواهی در کار فرمان‌روایان آن دیده می‌شد. افزون بر این شمار فراوانی مسلمان در برخی از مناطق این قلمرو می‌زیستند و فرهنگ اسلامی بر آن حاکم بود. «باتو» پسر و جانشین جوجی آیین شمنی داشت و «...تابع هیچ دین و ملت نبود» (خواندمیر، ۳/۷۵)، اما بر پایه مدارای اعتقادی‌اش، با مسلمانان به رفق و نرمی رفتار می‌کرد.

مسلمانان در عهد وی در اجرای اعمال و سنن دینی خود آزاد بودند و در جنگی که در جبهه اروپا داشت از مسلمانان سپاهش خواست که برای پیروزی او دعا کنند (جوینی، ۱/ ۲۲۶؛ جوزجانی، ۲/ ۱۷۶) و افزون بر این برای نفوذ در ایران و استوار کردن پایگاه جوجیان در این سرزمین، از دولت مردان مسلمانی همچون نجم‌الدین علی جیلابادی و شرف‌الدین خوارزمی بهره می‌گرفت (همان، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۲۳). تلاش‌های باتو برای نفوذ در مناطق شرقی ایران که برای نمونه، مسلمانانی همچون مجدالدین کالیونی و پسرش شمس‌الدین را به نزدیکی با او فرا می‌خواند (سیفی هروی، ۱۲۷-۱۲۸) نیز مستلزم مناسبات نیکویی با مسلمانان بود. اگر گزارش‌های جوزجانی درباره چگونگی اسلام‌پذیری برکای و سیاست‌های اسلامی وی مبالغه‌آمیز نباشد، او پیش از رسیدنش به حکومت مسلمان شد. جوزجانی از سی‌هزار مسلمان در لشکریان برکای یاد می‌کند و اینکه در قوریلنای قآنی منگو به احترام وی حیوانات را بر وجه شریعت اسلامی سر می‌بریدند (جوزجانی، ۲/ ۲۱۳-۲۱۵). چنین گزارشی در اثر جوینی نیز آمده است (جوینی، ۳/ ۳۸) و با گزارش برکای درباره مکاتبه او با خلیفه عباسی از زمان به سلطنت رسیدنش (۶۵۲ ق/ ۱۲۵۴ م) و از اظهار شادمانی‌اش درباره سیاست‌های اسلامی خویش، هم‌خوانی دارد (جوزجانی، ۲/ ۲۱۳). افزون بر اختلاف برکای و هولاکو، «برکای» از رفتار هولاکو با خلیفه بغداد به سختی انتقاد کرد و خود را پشتیبان اسلام و مسلمانی خواند (رشیدالدین فضل‌الله، ۲/ ۷۳۱).

برکای از هنگام فتح بغداد، بر پایه بدرفتاری‌های هولاکو با سران لشکری اردوی زرین که در سپاه هولاکو بودند، به سپاهیان خود پیام فرستاد که لشکریان هولاکو را ترک کنند و به قلمرو ممالیک بپیوندند یا به هر طریق ممکن، به دشت قبچاق بازگردند (مقریزی، ۱/ قسم ۲/ ۴۷۳-۴۷۴). این سیاست که با توجه به مسلمانی حاکمان قلمروهای مملوکان و جوجی‌ها اجرا می‌شد، از نخستین تلاش‌های زمینه‌ساز نزدیکی دو حکومت به شمار می‌رود. این تلاش‌ها اندک زمانی پس از این، به مناسبات گسترده سیاسی - اقتصادی میان آن دو انجامید که پی‌آمدش دشمنی با ایلخانان نامسلمان بود (ابن کثیر، ۱۳/ ۲۵۲). برکه مسلمان، از سر اعتقاد یا به انگیزه بهره‌گیری از منافع، سیاست‌های اسلامی خویش را گستراند و با به کارگیری صاحب‌منصبان مسلمان و

گردآوری علما و اندیشه‌ورزان مسلمان در قلمرو خویش، کوشید که پایگاه مسلمانان را استوار کند. مسلمانی او، اسلام‌پذیری شخصیتی مغولی بود که با توجه به پایگاه مستحکم‌تر مسلمانان در بخشی از قلمرو او، آثار برجسته‌تری داشت؛ زیرا مسلمانی وی به معنای تکوین پدیده دنباله‌دار اسلام‌پذیری نبود؛ چنان‌که جانشین بی‌واسطه وی نیز مسلمان نبود. «منگو تیمور» (۶۷۹-۶۶۵ ق/۱۲۸۱-۱۲۶۷ م) با ممالیک پیوند نیکویی داشت و سیاست آنان بر ضد ایلخانان، با یک‌دیگر هم‌آهنگی بود (نویری، ۲۷/۳۶۲-۳۶۴)، اما این هم‌آهنگی برای جلب منافع سیاسی صورت می‌گرفت نه منافع اعتقادی.

تدان منگو بن طوغان بن باتو» (۶۷۹-۸۶ ق/۱۲۸۸-۱۲۸۱ م) فرمان‌روای بعدی اولوس جوجی نیز مسلمان بود و از پیروان متصوفه به شمار می‌رفت (مورگان، ۱۷۴)، اما اسلام او نیز شخصی بود و حتی در سنجش با مسلمانی برکه، منابع به گستردگی از آن یاد نکرده‌اند. «تلابغابن طرابو» (۹۰-۶۸۶ ق/۹۲-۱۲۸۸ م) و «توقتای» (طقطای) (۷۱۳-۶۹۰ ق/۱۳۱۵-۱۲۹۲ م) حاکمان بعدی اولوس جوجی، مسلمان نبودند، اما با قدرت‌گیری «اوزبک» (۷۴۲-۷۱۳ ق/۱۳۴۰-۱۳۱۲ م) بار دیگر مسلمانی رواج یافت و با حکومت وی اردوی زرین، آشکارا اسلام را پذیرفت (حمدالله مستوفی، ۵۸۵).

اوزبک به دست شیخ سید عطا، اسلام آورد و نام «محمد» را برای خود برگزید و برای تثبیت پایگاه اسلامی، با روحانیان نامسلمان (بخشی‌ها و قامان و کشیش‌ها)، به سختی رویاروی شد (بیانی، ۳/۸۳۰). ابن بطوطه که در هنگام سلطنت وی به اردوی زرین سفر کرده از رونق اسلام و مسلمانی در آن‌جا گزارش داده و مدارس و خانقاه‌ها و مساجد و... را در آن سامان ستوده است (ابن بطوطه، ۲/۴۳۱-۴۳۲). از این پس تا پایان عهد حاکمیت مغولان بر منطقه و تا هنگام چیرگی تیمور بر قلمرو آنان، اسلام دینی بود که بازماندگان اولوس جوجی آن را پشتیبانی می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله از پسر یازدهم جوجی با نام «محمد» یاد می‌کند که هیچ فرزندی نداشت. با توجه به نام اسلامی وی می‌توان او را نیز مسلمان دانست (رشیدالدین فضل‌الله، ۱/۵۱۹).

اسلام‌پذیری ایلخانان

اسلام‌پذیری ایلخانان از مسائل مهم و بحث‌برانگیز عصر آنان است که از منظرهای گوناگون مهم می‌نماید. با توجه به پیوستگی دین و حکومت در تاریخ ایران و



کارکردهای فرانهادی دین در این جامعه، می‌توان مسلمانی ایلخانان را مهم‌ترین دگرگونی جامعه‌شناختی در این دوره به شمار آورد. دین و دولت در ایران، پیوند استوار و پیوسته‌ای با یک‌دیگر داشته و به‌ویژه حکومت‌ها، کار خود را در چارچوب اهداف دینی پیش برده و در با استناد به دین، خواست خود را تأمین کرده‌اند. رابطه مردم و حکومت نیز با اتکا به مقوله دین، قوام یافته و چگونگی آن را دین تعیین می‌کرده است. از این دید، هر دگرگونی در جامعه ایران، در چارچوب دین متصور می‌شود و از منظر دینی پذیرفتنی می‌نماید. بنابراین، اهتمام به دین و کارکردهای دینی، پیش‌زمینه هر بحث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه ایرانی به شمار می‌رود. با توجه به عمل‌کرد مغولان در دوران هجومشان به ایران و بی‌سامانی‌های چهل ساله‌ای که در پی حمله آنان در این کشور پیدا شد و مهم‌تر از اینها، نامسلمانی ایلخانان در نیمی از دوره حکومتشان، تأثیرگذاری دین در مهار رفتار آنان و تعدیل روی‌کردهای سیاسی و اقتصادی‌شان و تعامل و هم‌گرایی آنان با مسلمانان، مسئله‌ای مهم می‌نماید. از منظر دیگری، اسلام‌پذیری سران مغول در ایران از این ویژگی مهم برخوردار بود که به‌رغم مسلمانی خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، مسلمانی آنان با اسلام‌پذیری گسترده مغولان مستقر در ایران همراه می‌شد. افزون بر این، مسلمانی ایشان در روند دگرگونی‌های قلمرو اسلامی تأثیر می‌گذارد.

اسلام‌پذیری ایلخانان در مناسباتشان با ممالیک، روابط ایشان با مردمان دیگر قلمروهای مغولی، تلاش برای فرستادن کاروان‌های زیارتی به حج و مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش در دید مسلمانان، رخ می‌نمود و در سیاست داخلی، در قالب اصلاحات گسترده در زمان غازان‌خان (۷۰۳-۶۹۴ ق/۱۳۰۵-۱۲۹۶ م) و بهبود وضع جامعه و اقتصاد، ظاهر می‌شد. افزون بر اینها، عهد مسلمانی ایلخانان با احیای اندیشه‌های ایران‌شهری و استوار شدن بنیادهای هویت ایرانی، رشد و رونق تجارت و صنعت، شهر و شهرسازی و چیزهایی از این دست همراه بود که این پی‌آمدها را به معنای هموار شدن مناسبات حکومت و رعایا می‌توان دانست.

خان‌زادگان و فرمان‌روایان مغولی در ایران، دیرتر از دیگر اولوس‌ها مسلمان شدند؛ زیرا تا چهل سال پس از هجوم مغول به ایران، خان‌زاده‌ای از خاندان چنگیزی به ایران

فرستاده نشد و مبهم بودن سرنوشت سیاسی ایران در تقسیم‌بندی امپراطوری مغولی، به گونه‌ای از بی‌سامانی حاکمیتی انجامید که از سوگیری‌های فرهنگی و اعتقادی جلوگیری می‌کرد. باری، در همان دوران بی‌سامانی نیز بر پایه برتری فکر و فرهنگ ایرانی - اسلامی و نیاز امیران فرستاده مغول به دولت‌مردان ایرانی و مدارای اعتقادی که مغولان بدان ملزم بودند، کارگزاران مغول با مسلمانان به شایستگی رفتار می‌کردند؛ چنان‌که کسی از آنان به نام «گورگوز» مسلمان شد. امیر گورگوز از هنگام اعزام «چتتمور» به نمایندگی «باتو» فرمان‌روای اولوس جوجی، به خراسان فرستاده شده بود. او آرام‌آرام با اندیشه و فرهنگ اسلامی خو گرفت و به گزارش جوینی «در آخر عهد مسلمان شده بود» (جوینی، ۲/ ۲۴۲). افزون بر گورگوز و تا پیش از اسلام‌پذیری «تکودار» نخستین ایلخان مسلمان، نام‌های دیگری همچون «علی بهادر»، «عبدالله سرتولک» و «علی ملک» در فهرست مغولان پذیرنده اسلام دیده می‌شود. آنان در لشکریان آباقا بودند.

تکودار، نخستین ایلخان مسلمان بود که پیش از رسیدنش به حکومت، مسلمان شد و نام اسلامی «احمد» را برای خود برگزید (وصاف، ۱۰۵). قدرت‌گیری احمد و ام‌دار تلاش دولت‌مردان ایرانی به‌ویژه شمس‌الدین محمد جوینی بود. روی کار آمدن ایلخانی مسلمان، جز برتری نیروهای ایرانی بر نیروهای مغول یا برتری اهل قلم بر اهل شمشیر معنایی نداشت و بسی مهم می‌نمود. هرچند مسلمانان احمد دولت مستعجلی بود، اما در آن دوران کوتاه نیز سیاست اسلامی ارزنده‌ای را پیش گرفت و در سیاست داخلی و خارجی، گام‌های بلندی برداشت. احمد تکودار که به دست شیخ کمال‌الدین عبدالرحمان مسلمان شد، تولیت اوقاف و منصب «شیخ الاسلامی» را به وی سپرد و سلسله کارهای مملکت را همراه با استقلال تمام، به شمس‌الدین محمد جوینی واگذار و عطا ملک را نیز پس از آزادی‌اش از حبس، به حکومت بغداد گمارد (رشیدالدین فضل‌الله، ۲/ ۷۸۸؛ وصاف، ۱۱۰). شیخ عبدالرحمان شب و روز با تکودار ملازم بود و ایلخان با وی «جانبی عظیم داشت و او را بابا می‌خواند» (رشیدالدین فضل‌الله، ۲/ ۷۸۸).

۱. علی بهادر پس از چیرگی مغول بر بغداد به فرمان هولاکو به شحنگی بغداد منصوب شد و ابن‌فوطی از نیکوکاری و مشارکت او در نماز جمعه و مراسم دینی یاد کرده است (ابن‌فوطی، ۲۰۸).

سلطان احمد که به متصوفه نیز می‌گرایید، مرید کسی از صوفیان به نام «حسن منگلی» بود و با وی به سماع می‌پرداخت (همان، ۷۸۸). حسن منگلی از سلسله صوفیانی به شمار می‌رفت که افراط‌گری را در مصرف حشیش مُجاز می‌دانستند و بدان سفارش می‌کردند. وی به واسطه کمال‌الدین عبدالرحمان به دربار احمد راه یافته بود و زمینه‌های نزدیکی سلطان احمد را با بخشی از جماعت قلندران فراهم آورده بود (لین، ۳۵۶، ۳۶۲).

سلطان احمد پس از جلوسش بر منصب ایلخانی، درباره اجرای قانون‌های اسلامی فرمان‌هایی راند و «آیین ادیان دیگر را منسوخ کرد» (حمدالله مستوفی، ۶۰۶). هم‌چنین در پی برقراری مناسبات مسالمت‌آمیز با ممالیک بود و در نامه‌های خود به سلطان مملوک سیف‌الدین قلاوون، خواستار صلح و دوستی و تقویت روابط تجاری با آنان شد (وصاف، ۱۱۵-۱۱۶). او در نامه‌اش به سلطان مملوک با گرمی بسیار از مسلمانی خویش و کارهایش برای احیای دین اسلام سخن گفته (وصاف، ۱۱۳-۱۱۸؛ ابن‌عبری، ۳۸۶-۳۸۴) و توضیح داده است که «در این راه (اسلام) با بصیرت و بینایی عمل می‌کند» (همان، ۳۸۳) «اسلام انسان را از گذشته جدا می‌کند و گذشته را نیز جبران می‌نماید» (همان، ۳۸۴). او در پایان نامه گفته است که امید دارد که اگر عوامل نفرت موضوع دین بوده است با مسلمانی او این عامل از میان برود و میان دو حکومت صلح و دوستی برقرار شود. پاسخ قلاوون به نامه احمد شایسته نبود؛ زیرا به‌رغم اینکه اسلام‌پذیری احمد و عمل‌کرده‌های اسلامی او را ستوده، خواستار توضیح بیش‌تر درباره اموری درباره صلح شده و با آوردن آیه‌ای از قرآن یادآوری کرده بود که ایلخان نباید بابت مسلمانی خویش متنی بگذارد (همان، ۳۸۹).

مکاتبات بعدی احمد با سلطان مملوک نیز بر اثر اسارت و حبس فرستاده او در دمشق، به جایی نرسید و استقبال نکردن ممالیکی که در این زمان در اوج قدرت بودند و نمی‌خواستند حریف را در عرصه سیاسی - نظامی به سلاح مسلمانی مسلح ببینند، به گونه‌ای در حکم شکست سیاست خارجی احمد در جبهه اسلامی بود. اشراف مغولی در داخل نیز که قدرت‌گیری بزرگان مسلمان و مصالحه با مملوکان به زیانشان می‌نمود (وصاف، ۱۱۸)، بر ارغون گرد آمدند و به‌رغم پیروزی نخستین احمد بر ارغون، زمینه را برای برتری ارغون و پایان دولت مستعجل اسلامی احمد فراهم آوردند. عمل‌کرد

سران مغولی همچون امیر بوقا، امیر طغاجار، قونغر تای برادر احمد که بر ضد او و به سود ارغون شورید و ناخشنودی قآن و ناخشنودی دیگر امیران خواستار مناسبات خصمانه با ممالیک، از واکنش‌های اشراف مغولی در برابر سیاست‌های احمد بود. قآن رفتارهای احمد را خلاف عرف می‌دانست (خواندمیر، ۱۳۶/۳؛ گروسه، ۶۰۶). اینکه مسلمانی احمد تا چه اندازه‌ای در سقوط او تأثیر گذارده است، پاسخ آشکاری ندارد، اما روشن است که شخصیت آرام احمد و اینکه در چارچوب سیاست‌های اسلامی به منافع بزرگان مغولی سخت آسیب می‌رساند، در نابودی او بسیار تأثیر گذارد. این زیاده‌روی احمد و ناکامی‌های او در سیاست داخلی و خارجی موجب شد که جریان اسلام‌پذیری مغولان در ایران تا یک دهه به تأخیر بیافتد و تا زمان ایلخانی‌غازان، زمینه‌شایسته‌ای نیابد.

اسلام‌پذیری احمد تجربه ناموفقی بود، اما حاصل تلاش مسلمانان برای مقابله با مغول‌های بیگانه و مهار رفتارهای غیر مدنی آنان به شمار می‌رفت. بزرگان مسلمان با بهره‌گیری از این تجربه، در مسلمان کردن غازان بسیار کوشیدند. غازان‌خان شخصیت مقتدري داشت و در سایه حمایت پدر بزرگش آباقا و پدرش ارغون با علوم و فنون مختلف آشنا شد و در امور اعتقادی نیز فرد آگاهی بود. (رشیدالدین فضل‌الله، ۸۴۶/۲، ۹۷۰). افزون بر این، در زمان مناسبی او را به مسلمانی فراخواندند و اسلام‌پذیری او را از سبب‌های قدرت‌گیری‌اش برشمردند. بر پایه گزارش خواجه رشید، غازان‌خان پیش‌نهاد امیر نوروز را درباره مسلمان شدنش و پس از این، برخورداری‌اش از حمایت مسلمانان با رغبت پذیرفت و چنین پاسخ داد: «روزگاری است که این اندیشه در خاطر [او] است» (همان، ۸۹۶). پیوستن صدرالدین زنجانی به غازان به شرط تقویت اسلام و تعهد درباره همراه کردن امیر طغاجار با خویش نیز در گرایش غازان به مسلمان شدن تأثیرگذار بود (وصاف، ۳۲۲؛ خواندمیر، ۱۴۴-۱۴۵). بر اثر تشویق و حمایت بزرگان مسلمان، غازان‌خان شعبان ۶۹۴ (۱۲۹۶ م) در لار دماوند غسل کرد و جامه نو پوشید و به دست شیخ صدرالدین ابراهیم حموی اسلام آورد و امیران و لشکریان او نیز به پیروی از وی، مسلمان شدند (رشیدالدین فضل‌الله، ۹۰۳/۲) غازان نام اسلامی «محمود» را بر خود نهاد و برای سادات و ائمه و مشایخ و بزرگان دینی، مقرری تعیین کرد. او

پس از قدرت‌گیری‌اش؛ هنگامی که بر تخت سلطنت نشست (ذی‌الحجه ۶۹۴ / ۱۲۹۶ م)، اسلام را دین رسمی خواند و در مسجد جامع تبریز نماز گزارد (ابن‌فوطی، ۲۹۱). غازان برای اسلامی کردن جامعه و حکومتش، به کارهایی دست زد. برای نمونه، به ویران کردن معابد بودایی و کلیساها و کنیسه‌های سراسر قلمرو ایلیخانی فرمان داد (شبانکاره‌ای، ۲۶۸؛ و صاف، ۳۲۴-۳۲۵؛ حمدالله مستوفی، ۶۰۲؛ ابن‌فوطی، ۲۹۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۲/۹۰۳، ۹۱۴، ۹۸۴؛ خواندمیر، ۳/۱۴۵). مسلمانیِ غازان با اسلام‌پذیری گسترده مغولان همراه بود؛ یعنی گروه عظیم مغولان پس از این، به جبر یا اختیار اسلام می‌آوردند (رشیدالدین فضل‌الله، ۲/۹۰۰؛ حمدالله مستوفی، ۶۰۲؛ خواندمیر، ۳/۱۴۵). غازان به مذهب اهل سنت درآمده بود و بر پایه بر فقه حنفی رفتار می‌کرد، اما رفتارش با شیعیان متساهلانه و نیکو بود و کارهای ارزنده‌ای در پشتیبانی از شیعیان امامی سامان داد (برای نمونه ر.ک: ابن‌فوطی، ۲۹۷، ۲۲۹؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۲/۹۹۴، ۹۸۴، ۱۰۵۶؛ شبانکاره‌ای، ۲۶۸؛ کاشانی، ۹۰-۹۲).

درباره انگیزه اسلام‌پذیریِ غازان اختلاف‌هایی در کار است (کاشانی، ۸۳-۸۵؛ بیانی، ۲/۴۴۱-۴۴۷)، اما همه مورخان و پژوهندگان در این باره با یک‌دیگر متفقند که مسلمانی او دوره جدیدی را در تاریخ عهد ایلیخانان پدید آورد. حتی به مسلمانیِ غازان از منظر بر پایه نظریه هزاره‌گرایی می‌توان نگریست. تعبیر اسلامی‌تر این نظریه، «مجدد رأس المائه» است؛ یعنی اینکه در هر صد سال یک منجی ظهور می‌کند و زمینه را برای احیای فکر و فرهنگ اسلامی و تحقق خواست اعضای جامعه فراهم می‌آورد. مسلمانی وی (سال‌های پایانی قرن هفتم) در پی کمابیش هشتاد سال چیرگی مغولان نامسلمان محقق شد و به گونه‌ای، تجدید میثاق با خواست اسلام‌خواهانه جامعه ایرانی بود و برتری فرهنگ و شریعت اسلامی را بر کردار مغولی و یاسای چنگیزی نشان داد. شاید بر همین اساس رشیدالدین در آغاز داستان چنگیزخان چنین آورده است:

... به هر قرن، صاحب‌قرانی عظیم شوکت، مهیب صولت، مخصوص به تأیید آسمانی و مشرف به خلعت نافذ فرمانی، جهت ازاحت آن خلل و ازاله آن زلل برخیزد و در تمهید ارکان آن بنیان و تشیید مبانی آن معانی سعیی باقصی الغابه و جدی به ابلغ النهایه نماید و عرصه ممالک را که

عرضه مهالک گشته باشد، از انحاس و ارجاس ارباب شرور و اصحاب غرور پاک گرداند و غبار فتنه و فساد هر مفسد و عیار به زخم شمشیر آبدار از روی روزگار بنشانند (رشیدالدین فضل الله، ۱/ ۲۱۳).

مسلمانی غازان و اصلاحات و کارهای فراگیر او برای آبادانی و احیای اقتصاد کشاورزی و شهری و بهبود حال رعایا، دگرگونی بزرگی در جامعه آن روزگار پدید آورد؛ چنان که جامعه مغول زده ایران را به سمت صلح و ثبات برد. این مسلمانان، پیوندی میان مردم و حکومت بست و گونه‌ای از هم‌گرایی میان ایرانیان و مغولان پدید آورد. مسلمانان غازان و مغولان ساکن ایران نه تنها برای مسلمانان نویدبخش بود که برای حکومت رو به زوال ایلخانان نقطه عطفی به شمار می‌رفت و بنیادهای حکومت آنان را استوار می‌کرد. مسلمانان غازان و شیوه حکومت‌داری او، راهی را پیش روی ایلخانان پس از وی نهاد تا در پرتو آن اسلام‌پذیری را راه‌بردی کارآمد بدانند و در استمرارش بکوشند تا زمینه‌های احیای دین و دولت به سبک ایرانی - اسلامی فراهم آید. این ایلخانان می‌کوشیدند که در سیاست خارجی نیز رویکردهای اسلامی را پیش گیرند و راه تعامل را با مسلمانان دیگر مناطق اسلامی و صلح و سازش با حکومت‌های این مناطق هموار کنند.

اسلام‌پذیری ایلخانان از دوره ایلخانی غازان به پدیده‌ای گسترده و مؤثر بدل شد، اما خود فرآیندی بود که از زمینه‌های کارآمد و متعامل فرهنگ ایرانی - اسلامی، تأثیر می‌پذیرفت. تلاش و تأثیرگذار شخصیت‌های بزرگ مسلمان، ملاحظات سیاسی و نظامی، ضرورت‌های اقتصادی، مدارای اعتقادی مغولان و البته شخصیت عمل‌گرا و واقع‌گرای غازان نیز در این باره تأثیر گذارد. از این روی، اشاره به این زمینه‌های تأثیرگذار در اسلام‌پذیری ایلخانان - بر پایه برداشت‌های نویسنده که گمان می‌رود خوانش متفاوتی را با برداشت‌های توصیفی محض در برداشته باشد - زمینه را برای فهم بهتر موضوع فراهم می‌آورد^۱.

۱. تبیین با تفسیر در این برداشت متفاوت است. تبیین به تلاش برای فهم چگونگی و چرایی اسلام‌پذیری ایلخانان در پرتو افق گفتمانی عهد ایلخانی معطوف است، اما تفسیر فهم چگونگی و چرایی موضوع است که در پرتو افق گفتمانی زمان حال در قالب برداشت و تحلیل محقق امروزی

زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلخانان

۱. رفق و مدارای اسلامی و هم‌گرایی بزرگان مسلمان

اسلام دین صلح و سلم است و گونه‌ای از جهان‌نگری و انسان‌محوری را در آموزه‌های خود دارد و بر کنار از محدودیت‌های نژادی، قومی، زبانی و... با مخاطبانش سخن می‌گوید (درباره رفق و مدارای اسلامی و تأثیر آن در وجوه عملی حیات مسلمانان، ر.ک: کرمر، ۴۵، ۱۰۹-۱۱۰). جز منازعات مذهبی و فرقه‌ای و اختلافات سیاسی که در بسیاری از ایام تاریخی مانع هم‌گرایی مسلمانان و تجلی کامل ویژگی‌های مثبت این دین شده است، واکنش‌های مسلمانان ساکن ایران در برابر هجوم مغولان و بی‌سامانی‌های پس از آن و عمل‌کرد آنان در عهد نامسلمانی ایلخانان، از افتراق و اختلاف به دور بود. برخی از گزارش‌های تاریخی، خلیفه عباسی را در هجوم مغول به قلمرو خوارزمشاهی مقصر می‌دانند (ابن‌اثیر، ۱۲/ ۴۴۰) یا در ماجرای نابودی خلافت عباسی در عراق به تأثیر برخی از بزرگان شیعه اشاره شده است (ر.ک: حائری، ۱۱۰-۱۲۱)، اما توده مسلمانان (شیعه و سنی) در برابر مغول به یک‌سان واکنش نشان دادند و گروه‌های شیعه و سنی، بیگانگی و نامسلمانی قوم غالب را بر نمی‌تافتند. بزرگان شیعه و سنی که با ایلخانان هم‌کاری می‌کردند، به ضرورت دفاع از ارزش‌های اسلامی و سعی در مهار و تعدیل رفتار مغولان بر پایه سلوکی متساهلانه باور داشتند و در بهبود اوضاع می‌کوشیدند. نیاز مغولان به نیروهای مسلمان برای اداره امور قلمرو خویش و استقبال صاحب‌منصبان مسلمان از این فرصت و تأثیر فراوان خاندان جوینی و نصیرالدین طوسی و فرزندان‌شان و شخصیت‌هایی همچون صدرالدین خالدي زنجانی با حزم و مدارای بسیار، بر پایه همان مدارای موجود در ایدئولوژی اسلامی تبیین‌پذیر است. اینکه به‌رغم دوران پیش از مغول گزارشی درباره نزاع‌های شیعیان و اهل سنت یا فرق مختلف اهل سنت در شهرهای قلمرو ایلخانی در سراسر دوره نامسلمانی ایلخانان دیده نمی‌شود و اینکه مناسبات مسالمت‌آمیزی میان بزرگانی چون خواجه نصیر و خاندان جوینی برقرار بوده است، از ضرورت هم‌گرایی نزد جامعه اسلامی در آن عصر حکایت می‌کند.

نمایان می‌شود. به هر روی، سخن درباره اسلام‌پذیری ایلخانان ماهیت تبیینی دارد و از این روی که به بررسی زمینه‌ها و علل مسلمانی آنها می‌پردازد، ماهیتی تفسیری و البته تبیینی - تفسیری دارد.

تساهل مقوله‌ای انسانی و راه‌کاری بود که بر پایه آن روابط انسان‌ها با یک‌دیگر تلطیف می‌شد و زمینه برای بهبود هم‌زیستی مسالمت‌آمیز فراهم می‌آمد و این مقوله در آموزه‌های اسلامی، نشان داشت. از این دید، تساهل ضرورتی انسانی در خدمت مدنیت و پیوند و تعامل اجتماعی بود که به قوام حیات جمعی و استوار شدن روابط متقابل انسان‌ها با یک‌دیگر برای تحقق هدف‌ها و برنامه‌های آنان می‌انجامید و گرنه، تنش و واگرایی در مناسبات جمعی رخ می‌نمود. بنابراین، بزرگان مسلمان از ابزار مدارای دینی بهره بردند تا به مقابله با قوم غالب پردازند؛ یعنی حضور آنان را در کشورشان تاب بیاورند و رفتارشان را بومی و اوضاع را بهینه کنند. آنان از مدارای دینی سود بردند تا بر کنار از اختلاف‌های فرقه‌ای، گونه‌ای از هم‌گرایی میان خودشان پدید آورند. بی‌گمان، این هم‌گرایی میان بزرگان مسلمان و شکیبایی و ایستادگی جامعه اسلامی به پیروی از بزرگان خود در برابر مغولان، در آشنا شدن تدریجی مغولان با اسلام و زمینه‌های کارآمدتر آن در سنجش با دیگر ادیان فعال در آن عصر، بسی تأثیر گذارد. مسلمانی بیش‌تر رعایای قلمرو ایلخانی نیز موجب می‌شد که مغولان این رفق و مدارا را بهتر درک کنند و دست‌کم برای تحقق خواسته‌های خودشان، در هم‌گرایی با این رعایا بکوشند.

۲. مدارای اعتقادی مغولان

تساهل و مدارای اعتقادی مغولان، از ویژگی‌هایی است که منابع تاریخی آن را تأیید می‌کنند. نداشتن تعصب دینی از ویژگی‌های حیات ایلی و زندگی دور از تکلف صحرانشینی و شمنیزم سرچشمه می‌گرفت. شمنیزم کیش سازمان‌نیافته‌ای بود که به هم‌زیستی با پیروان دیگر کیش‌ها تن می‌داد (مورگان، ۱۴۹) و موجب تحمل کردن مغولان بیگانه و نامسلمان در جامعه اسلامی می‌شد. جوینی در وصف چنگیز به صراحت می‌نویسد: «... متقلد هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود...» و «از تعصب و رجحان ملتی و تفضل بعضی بر بعضی، مُجتنب بودست...» (جوینی، ۱/ ۱۸). او در شرح گرایش دینی فرزندان و احفاد چنگیز که هر یک به دین و مذهبی روی آورده‌اند، چنین تصریح می‌کند: «... با تقلد مذاهب بیش‌تر از اظهار تعصب دور باشند و از آنچه یاسای چنگیزخان است، همه طوایف را یکی شناسند و بر یک‌دیگر فرق نهند و عدول نجویند» (همان، ۱۹). دیگر منابع تاریخی نیز تساهل و مدارای جانشینان چنگیز را تأیید

می‌کنند (برای نمونه، ر.ک: ابن‌عبری، ۳۷۵؛ کاشانی، ۲۲۹).

ایلخانان نیز همچون دیگر فرمان‌روایان مغولی و تابعان یاسا، اهل چشم‌پوشی (اغماض) بودند. پنج ایلخان نامسلمانی که چهار دهه بر ایران حکومت کردند، ادیان و آیین‌های مختلف را بر یک‌دیگر راجح نمی‌دانستند (رشیدالدین فضل‌الله، ۲/ ۶۷۸، ۷۴۳، ۸۲۳؛ ابن‌عبری، ۳۸۳) و کارگزاران و همه وزیران آنان جز سعدالدوله یهودی، مسلمان بودند. برخی از سخت‌گیری‌ها یا سوگیری‌ها در این زمینه نیز بر اثر اسباب سیاسی و اقتصادی صورت گرفته است. البته مدارای اعتقادی مغولان آگاهانه نبود و در سنجش با رفق و مدارای بزرگان مسلمان، ژرفا و غنایی نداشت. از این‌رو، مدارای اعتقادی آنان را می‌توان از دو دید سلبی و ایجابی در اسلام‌پذیری‌شان مؤثر دانست؛ از دید ایجابی، آنان همه ادیان و عقاید را پاس می‌داشتند و همین ویژگی مثبت موجب می‌شد که مسلمانان بر پایه فزونی آمار خود، ریشه‌دارتر بودن اسلام در قلمرو ایلخانی، برخوردار از اسلام از مبانی فکری و فرهنگی غنی‌تر به‌ویژه در حوزه مدارای سیاسی و اجتماعی، زمینه‌های کارآمدتری برای آشنا کردن مغولان با دین خویش و برجسته کردن منافع آن برای قوم غالب در دست داشته باشند. از دید سلبی، مدارای اعتقادی مغولان گونه‌ای از بی‌اعتنایی درباره ادیان و عقاید گوناگون در خود داشت که موجب می‌شد صاحبان دیگر باورها را به خودشان واگذارند و در اجرای مناسک دینی آنان، مانعی نتراشند. این بی‌اعتنایی یا رهاشدگی زمینه درخوری برای مسلمانان فراهم می‌کرد تا برتری خویش را به قوم غالب نشان دهند و با حضور در عرصه‌های عملی و اجرایی، موفق‌تر بنمایند.

مدارای اعتقادی مغولان از دید دیگری نیز در اسلام‌پذیری آنان تأثیر گذارد. آنان برای رفع مشکلات سیاسی و اقتصادی خویش که ضرورت هم‌گرایی با رعایای مسلمان آنها پدید آورده بود، به‌آسانی به سوی مسلمانان و دیدگاه دینی ایشان روی آوردند. بی‌گمان، اگر مغولان از تساهل دینی برخوردار نبودند و برای نمونه، همچون پیروان سرسخت مسیحیت یا یهودیت بودند، در مشکلات اقتصادی و سیاسی خود به‌آسانی مسلمان نمی‌شدند. همین مدارا و ویژگی مثبت زمینه را برای تعامل مغولان با مسلمانان فراهم کرد و از آن پس، مغولان آرام‌آرام با فرهنگ و مدنیت اسلامی آشنا شدند و با بهره‌گیری از این دین مشکلات خود را رفع و سیاست و اقتصاد قلمرو خود را اصلاح کردند.

۳. ضرورت‌های اقتصادی

یورش مغولان به ایران، قتل و غارت و نابودی فراوانی در پی داشت و بی‌سامانی‌های چند دهه پس از آن که تا هنگام شکل‌گیری حکومت ایلخانی برقرار بود، به رکود اقتصادی برخی از مناطق مهم ایران انجامید. این اوضاع در اقتصاد شهری و کشاورزی مناطق شرقی، شمال و شمال شرقی و بخشی از عراق عجم، مستقیم تأثیر گذارد. دیگر مناطق نیز نامستقیم از این عوامل تأثیر پذیرفتند. پس از شکل‌گیری حکومت ایلخانی نیز به‌رغم فراگیر شدن نظم و امنیت نسبی در کشور، به‌ویژه فشار سیاست‌های مالی آنان و گرایش گریز از مرکز اشرافیت ایلی در اقتصاد و سیاست، بر آن عوامل افزود (درباره پی‌آمدهای یورش مغول و بی‌سامانی‌های اقتصادی برآمده از آن، ر.ک: جوینی، ۹۶/۱، ۱۳۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۷، ۸۳، ۹۶، ۹۵، ۱۰۰؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۱۰۳/۲، ۶۸۷، ۷۳۲، ۷۷۷-۷۸، ۷۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۷، ۱۰۶۹، ۱۰۶۹، ۷۶۹، ۱۰۵۰؛ حمدالله مستوفی، ۵۹۲، ۶۰۳؛ میرخواند، قسم ۵، ۴۷-۴۵، ۳۵۳، ۳۳۲، ۴۵۴-۴۵؛ لمبتون، ۱۷۴-۱۷۶).

بر کنار از مشکلات دوران یورش مغول و سیاست اقتصادی کارگزاران مغولی که عواملی بازدارنده در این زمینه به‌شمار می‌رفتند، اوضاع اقتصادی برآمده از سوگیری‌های کلان ایلخانان در سیاست خارجی؛ سوگیری‌هایی که به جبر یا اختیار از پذیرش آنها ناگزیر بودند، نیز در ایجاد محدودیت و تنگناهای اقتصادی آن دوران بسیار تأثیر گذارد؛ یعنی مغولان جنگ را از راه‌های تأمین معاش می‌دانستند و اقتصاد نظامی نزد آنان، از شیوه‌های نیکو برای تأمین درآمد به‌شمار می‌رفت، اما پس از شکل‌گیری حکومت ایلخانان، ماجراجویی هولاکو و جانشینان او در جبهه شام به شکست‌های پی در پی انجامید و جنگ‌هایی که روزگاری برای قوم مغول درآمدزا بودند، خود هزینه‌آور شدند و فشار اقتصادی مضاعفی را بر ایلخانان تحمیل کردند. افزون بر جبهه شام، ادعاهای فرمان‌روایان اولوس جوجی و زیاده‌خواهی‌های خانان اولوس جغتای و اوکتای که جنگ‌هایی بر ایلخانان تحمیل می‌کردند یا در زندگی تجاری و کشاورزی مناطق مرزی تأثیر می‌گذارند، برای مغولان هزینه‌آور بودند. افزون بر هزینه‌های سیاست خارجی (هجوم یا دفع هجوم مدعیان)، اداره امور داخلی قلمرو ایلخانی، حفظ نظم و

امنیت و جلوگیری از شورش‌ها و زیاده‌خواهی‌های مدعیان و تأمین خواسته‌های خانان و خاتون‌ها، به منابع اقتصادی بسیاری مسبوق بود که ذهن ایلخانان را به خود وا می‌داشت. از این دید، تنها راه ایلخانان برای تأمین درآمد لازم در این زمینه، بهره‌گیری از رعایای ایرانی و استفاده از دست‌آوردهای آنان بود.

باری، رعایای مسلمان با توجه به بیگانگی و نامسلمانی مغولان، روی کردهای گریز از مرکز اشرافیت ایلی در سیاست و اقتصاد و خاطره رفتار مغولان در دوره هجوم و بی‌سامانی‌های پس از آن، با دل و جان در تحقق هدف‌های ایلخانان نمی‌کوشیدند. از این رو، با تحلیلی روان‌شناختی می‌توان بدین نتیجه رسید که ایلخانان خودآگاه یا ناخودآگاه به این مشکل پی‌بردارند و نزدیک شدنشان را به رعایای مسلمان ایرانی، به سود خود می‌دانستند؛ زیرا آنان را در سیاست داخلی و خارجی یاری می‌کردند. نزدیک شدن به رعایای مسلمان شروطی داشت که با توجه به نقش محوری دین در جامعه ایرانی، آسان‌ترین و مهم‌ترین آنها، پذیرش دین رعایا بود. پذیرش دین و مسلمانی، ایلخانان را از حاکمانی بیگانه به حکامی خودی بدل می‌کرد و رعایا را بدین برمی‌انگیخت که ایلخانان را حاکمانی مشروع بدانند و توان خود را برای تأمین نیازهای اقتصادی ایشان به کار گیرند.

از سوی دیگر اسلام‌پذیری سران مغول، خودسری‌های اشرافیت ایلی مغول را مهار و زمینه را برای سامان‌پذیری سیاست‌های اقتصادی مغولان هموار می‌کرد. اینکه بر اثر مسلمانی غازان راه اصلاحات گسترده اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی عهد مسلمانی ایلخانان هموار شد و حکومت رو به زوال ایلخانان دوباره جان گرفت، در همین زمینه تحلیل‌پذیر است (درباره اصلاحات عهد غازان به‌ویژه اصلاحات اقتصادی او، ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، ۲، حکایت‌های مذکور درباره اصلاحات غازان).

با توجه به اهمیت اقتصاد در حیات هر جامعه‌ای، سهم اوضاع اقتصادی در روی‌کرد ایلخانان به اسلام مؤثر بود و در هم‌گرایی آنان با مسلمانان قلمرو خویش بسیار تأثیر گذارد. عدول از سخت‌گیری‌های اقتصادی ایلخانان و واکنش‌های مردم در برابر اشرافیت مغولی که خواهان دوام زیاده‌خواهی‌های پیشین خود بودند نیز بر این دلالت می‌کند که غازان در تحقق نیازهای اقتصادی حکومت، با رعایا هم‌سو بوده و آن را

امری ضروری می‌دیده است.^۱

۴. اوضاع سیاسی و اجتماعی

وضع سیاسی ایران در تقسیم امپراطوری مغول مبهم بود و همین ابهام، ادعاهایی را درباره‌اش پدید آورد که در اوضاع سیاسی - اقتصادی دوران پس از یورش مغول و دوره حاکمیت ایلخانان مستقیم تأثیر گذارد. این ادعاها که به هجوم گاه و بی‌گاه فرمان‌روایان اولوس‌های جوجی، جغتای و اوکتای می‌انجامید، نزد مسلمانان نزاع میان مغولان به شمار می‌رفت و ناگزیر آن را می‌پذیرفتند. این وضع اجباری در بلند مدت پاسخ‌گو نبود، بلکه ضروری می‌نمود ایلخانان با تغییر راه‌برد خود و نزدیک کردن خودشان به رعایا، بی‌اعتنایی آنان را به سود خویش هدایت و مسلمانان را با هدف‌های خود هم‌سو کنند. همراهی با مردم به پذیرفتن دین آنان و پوشیدن لباس عافیت هم‌کیشی با ایشان، وابسته بود. مسلمانی ایلخانان از بیگانگی آنان در اذهان عمومی می‌کاست و پشتوانه‌ای روانی برای ایلخانان و رعایا به شمار می‌رفت که حاصلش هموار شدن زمینه‌های تعامل مردم با حکومت بود. با توجه به نفوذ دین در همه اجزای حیات اجتماعی مردم ایران، طبیعی می‌نمود که حاکمان بیگانه مغولی با پذیرش اسلام نزد مردمی آبرومند شوند و بتوانند از این ویژگی برای مقابله با مشکلات سیاست خارجی نیز بهره بگیرند؛ به‌ویژه در برابر ممالیک مصر که بیش‌ترین تلاش ایلخانان به سرکوب آنان معطوف بود؛ زیرا این حکومت در سراسر عهد نامسلمانی ایلخانان با بهره‌گیری از سیاست‌های اسلام‌گرایانه، به مقابله با مغول می‌پرداخت. بنابراین، مسلمانی ایلخانان و هم‌گرایی آنان با مسلمانان مهم‌تر می‌شد و دست‌کم حربه مسلمانی را از رقیب می‌گرفت تا نزاع میان آنان به جای مقابله اسلام و کفر، به مقابله سیاسی - اقتصادی بدل و محدود شود.

افزون بر این، حکومت ایلخانی در اذهان عمومی ساکنان جهان اسلام از مشروعیتی

۱. «من جانب تازیک روا نمی‌دارم. اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم. بر این کار قادرتر از من، قادرتر کسی نیست به اتفاق بغارتیم، لیکن اگر من بعد، تَغار و آتش توقع دارید و التماس نمایید، با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها بخورائید، من بعد چه خواهید کرد» (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۹/ ۱۰۴۴).

برخوردار می‌شد که بر پایه آن، نقش سیاه دوران هجوم مغول و قتل و غارت و ویرانی‌ها را در ذهن رعایا کم‌رنگ می‌کرد (Melville, ۱۹۹۲: ۲۰۸). ایلخانان در پناه مسلمانی، خود را به اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی ملزم می‌دیدند و با همت گماشتن بدین امور، ماهیت اسلامی‌تری می‌یافتند که به گونه‌ای آنان را مردمی و به خدمت‌گزاران به دین و نایبگانه بدل می‌کرد.

۵. تأثیر بزرگان و دولتمردان مسلمان

اسلام‌پذیری ایلخانان در پذیرفته شدن آنان نزد مسلمانان بسی مؤثر بود، اما بدون واسطه‌هایی که زمینه‌های آشنایی مغولان را با این دین فراهم کردند، امکان نمی‌پذیرفت. برتری فرهنگ ایرانی - اسلامی پیش‌گفته و زمینه‌های تعامل برای مهار رفتار نامنتقی مغولان، از طریق کوشش شخصیت‌های بزرگ مسلمان به‌ویژه دولت‌مردان آنان امکان‌پذیر شد. با توجه به بیگانگی مغولان با ساختار مدنی حاکم بر قلمرو اسلامی و بی‌تجربگی آنان در اداره امور این قلمرو، دولت‌مردان مسلمان فرصت بیش‌تری یافتند تا افزون بر جلوگیری از ارتباط کم‌تر مغولان با رعایای مسلمان، روند امور را به سوی برتری روی‌کرد اسلامی در اجرای کارها سامان دهند و مستقیم یا نامستقیم، برتری‌های اسلام‌پذیری را به مغولان نشان دهند. تأثیرگذاری بزرگان مسلمان در راه‌نمایی ایلخانان به اسلام‌پذیری، تنها در چارچوب دولت‌مردان درگیر به کارهای اداری و اجرایی محدود نمی‌شد، بلکه هر گروهی با روی‌کرد خاص خود به چنین کاری می‌پرداخت. کسانی همچون خواجه نصیر طوسی و اندیشه‌ورزان هم‌مسلك او، با روی‌کرد علمی و فلسفی در آشنا کردن مغول با دست‌آوردهای اسلام‌پذیری می‌کوشیدند (درباره خواجه نصیرالدین طوسی و عمل‌کرد او در این زمینه، ر.ک: لین، ۳۲۸-۳۱۳).

شعرا و ادبای بزرگ این عصر نیز با ره‌یافت ادبی و اخلاقی چنین وظیفه‌ای داشتند و کسانی مانند مجدالدین محمد بن حسن بن طاووس الحلی، سدیدالدین یوسف بن‌المطهر و شمس‌الدین محمد بن‌الغر (وصاف، ۳۶؛ ابن‌فوطی، ۱۹۶-۱۹۸؛ ابن‌طباطبا، ۱۹؛ لین، ۳۴۵-۳۴۳)، سید رضی‌الدین علی بن‌موسی، جمال‌الدین حلی و دیگر علمای شیعی، با روی‌کردی فقهی به اجرای این وظیفه می‌پرداختند. کسانی مانند علاءالدوله سمنانی،

صدرالدین حموی، شیخ عبدالرحمان اسفراینی، روی‌کردی عرفانی و متصوفانه و امرای مسلمانی چون امیر نوروز از بزرگان مسلمان این عهد با اصل و نسبی مغولی، روی‌کردی نظامی در این زمینه داشتند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۲ / ۸۹۶). کسانی همچون خاندان جوینی، سعدالدین ساوجی، صدرالدین خالدی و... نیز با روی‌کرد دیوانی و اجرایی خود، راه اسلام‌پذیری مغولان را هموار کردند.

بی‌گمان، حاکمان ایلخانی، با آگاهی از مشکلات سیاسی - اقتصادی خویش، بیگانگی قوم مغول در ایران، هم‌کاری نکردن مردم مسلمان در همراهی با هدف‌های ایشان و آگاهی از تأثیر دین در جوامع اسلامی بر اثر هم‌نشینی با بزرگان مسلمان، اسلام را پذیرفتند. اسلام‌پذیری ایلخانان، حاصل تلاش بزرگان و دولت‌مردان مسلمان بود که با سلاح دین به مقابله با حکومت و حاکمان بلندپرواز و ماجراجوی مغول پرداختند. البته مغولان مردمی واقع‌گرا و از ویژگی مدارای اعتقادی برخوردار بودند و با بهره‌گیری از این زمینه‌های مثبت، به تعامل با اشرافیت مغولی برای مسلمان کردن ایشان و مهار رفتارهای نامدنی آنان پرداختند.

نتیجه

رفق و مدارای آگاهانه از ویژگی‌های زندگی مدنی مسلمانان و سلوک متساهلانه اسلامی به شمار می‌رفت که با مدارای اعتقادی مغولان (برآمده از ساختار ایلی و نگرشی اعتقادی آنان) هم‌خوان بود و در مسلمان شدن شماری از خانان مغول در دیگر نواحی امپراطوری مغول به‌ویژه اولوس‌های جغتایی و جوجی بسیار تأثیر گذارد. افزون بر اینها، اوضاع سیاسی و اقتصادی نوپدید در ایران عصر ایلخانان، مسلمانی بیش‌تر رعایای قلمرو آنان و ژرفا و گستره آموزه‌ها و ویژگی‌های مدنی اسلامی، زمینه‌های پذیرش کارآمدی آن را در ضمیر ایلخانان فراهم آورد و در اسلام‌پذیری نخستین آنان، سهم بیش‌تری داشت. ناکارآمدی روی‌کرد اشراف مغول در سیاست و اقتصاد، ناکامی و بی‌فرجامی فتوحات و هزینه‌آور بودن جنگ‌ها به جای سودآوری آنها، درگیری پیوسته ایلخانان در مرزهای شرقی و غربی و شمالی که موجودیت آنان را آسیب‌پذیر می‌کرد، بیگانه بودن مغولان نزد جامعه ایرانیان مسلمان که رفتار آنان را با حکومت‌های مسلمان



منطقه برنمی‌تابید و آشنایی تدریجی مغولان با عنصرهای فرهنگی و تمدنی این جامعه، آنان را به اسلام‌پذیری راه نمود. بنابراین، مغولان با پذیرش دین رعایای خویش، برای ماندگاری حکومتشان و به دست آوردن مشروعیت برای آن، با مسلمانان هم‌گرا شدند. این هم‌گرایی در آغاز بیش‌تر ماهیتی سیاسی داشت، اما بعدها ماهیت اعتقادی بیش‌تری یافت؛ چنان‌که در دهه‌های پایانی حاکمیت ایشان، اوضاعی پذیرفتنی در جامعه اسلامی پیدا شد و برخی از مورخان، اندک زمانی پس از نابودی حکومت آنان، از دوران حکومت مغولان به نام «عصر خیر و نیکی» یاد کردند.